

مذهب در عرصه عمومی

متن حاضر، برگردان سخنرانی یورگن هابرماس درباره "مذهب در عرصه عمومی" است که در تاریخ ۷ آذر ۱۳۸۴ (۲۸ نوامبر ۲۰۰۵) در دانشگاه نروژ ایراد شده است. از آنجاکه هابرماس به موضوع مهم "تضاد بین مذهب و سکولاریسم" می‌پردازد که نه تنها در جوامع جهانی، بلکه در جامعه خودمان و حتی در انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌های کشور نیز مطرح است، بنابراین نظر برخی صاحب‌نظران را در این باره جویا شدیم؛ باشد که با نظرخواهی‌های علمی، موضوع به چالش گذاشته شده و بیش از پیش بارور گردد. در این شماره دیدگاه‌های آقایان تقی رحمانی، رضا علیجانی و شهریار شفق‌ی تقدیم خوانندگان چشم‌انداز ایران می‌شود. در شماره‌های آینده، دیدگاه‌های دیگر صاحب‌نظران نیز خواهد آمد.

مذهب در عرصه عمومی

پروفسور یورگن هابرماس (Jurgen Habermas)

متن سخنرانی ایرادشده در سمینار جایزه هولبرگ

۲۸ نوامبر ۲۰۰۵ (۷ آذر ۱۳۸۴)

برگردان: چشم‌انداز ایران

ایرلند، شواهد کافی برای کاهش تدریجی تعداد شهروندان با ایمان ارائه نموده‌اند، اعم از آن‌که مذهبی بودن را از بعد معنای نهادین آن نگاه‌کنیم یا از لحاظ معنای روحانی و اعتقادی آن. با این حال، وجود برخی از شاخص‌ها، ناظر بر این واقعیت است که جوامع مذهبی در مورد استراتژی‌های ارتدوکس مبتنی بر مخالفت با مدرنیته عملکرد بهتری داشته‌اند تا در خصوص استراتژی‌های لیبرال مبتنی بر مدرنیته. جنبش‌های ارتدوکس و بنیادگرا در صحنه بین‌المللی، در حال گسترش هستند. جدای از ملی‌گرایی هندوها، امروزه، اسلام و مسیحیت دو منبع از مهم‌ترین منابع الهام‌بخش مذهبی محسوب می‌شوند.

روند احیای اسلام، گستره جغرافیایی چشمگیری را از شمال آفریقا و خاورمیانه تا آسیای جنوب شرقی که پرجمعیت‌ترین کشور اسلامی یعنی اندونزی در آن قرار دارد، دربرگرفته است. نفوذ اسلام همچنین در منطقه جنوب صحرا در آفریقا نیز در حال رشد است و در آن منطقه با جنبش‌های مسیحی رقابت دارد. در پی افزایش مهاجرت‌ها، اسلام در اروپا و کمتر در امریکای شمالی نیز در حال گسترش است. با یک نگاه به کشورهایمانند ترکیه و مصر بیش از پیش متوجه می‌شویم که احیای نقش مذهب به محافل تحصیلکرده و برخوردار از فرهنگ ممتاز نیز سرایت کرده است. در بیشتر این کشورها اوج‌گیری نقش مذهب مسلم‌آبر سیاست داخلی تأثیر داشته است. در بسیاری موارد، تشخیص میان هسته واقعی اعتقاد مذهبی و کاربرد نهادی مذهب برای رسیدن به مقاصد سیاسی، دشوار است. جنبش‌های بنیادگرا اغلب وارد عرصه درگیری‌های ملی و قومی می‌شوند و امروزه حتی بستر شبکه‌های نامتمرکز نوعی از تروریسم را تشکیل می‌دهند که در عرصه جهانی به فعالیت مشغول است و با رفتارهای تمدن برتر غرب که به‌زعم آنان تحقیرآمیز است - به مبارزه برمی‌خیزد.

با این حال، حمله علیه برج‌های دوقلو و واکنش‌های عجولانه

در مواجهه با وضعیت موجود، در ابتدا اجازه می‌خواهم احساسات خود را که از یک سو موجب خشنودی و از سوی دیگر مایه ناخشنودی است - برای حضراتان شرح دهم. ناخشنودی از این بابت که ارائه یک سخنرانی در شأن والای جایزه هولبرگ غیرممکن بوده و نمی‌توان در یک سخنرانی انتظارات متناسب با آن را برآورده ساخت و از این بابت، بسیار خوشحالم که دوباره به نروژ بازگشته‌ام و خود را در یک فضای آکادمیک نسبتاً آشنا و در میان همکاران برجسته و دوستان نزدیک خود و در مقابل این جمع با دقت و فهمیده می‌یابم. محیط فرهنگی بی‌ریا و صمیمانه‌ای که من همواره در کشور شما با آن روبه‌رو می‌شوم مرا تشویق می‌نماید که بدون تکلف و با انجام کارهای عادی خود، بر این موقعیت منحصر به فرد غلبه کنم. قصد دارم درباره موضوع حساسیت برانگیزی صحبت کنم که ذهن بسیاری از ما را می‌آزارد.

I

بعید است متوجه این حقیقت نشده باشیم که سنت‌های مذهبی و اجتماعات دینی از اهمیت سیاسی تازه‌ای که تاکنون بی‌سابقه بوده، برخوردار شده‌اند. این حقیقت، دست‌کم برای آن دسته از ما که از منطق عرفی رایج در جریان اصلی علوم اجتماعی پیروی می‌کرده‌اند و بر این باور بودند که تجدد با سکولاریزه شدن، با کم‌رنگ شدن عقاید و روش‌های مذهبی و نفوذ آنها در عرصه سیاست و در زمینه کلی اجتماع، ملازمه تام دارد، کاملاً دور از انتظار است. دست‌کم، کشورهای اروپایی، با دو استثنای معروف لهستان و

در برابر حملات ۱۱ سپتامبر، نباید توجه ما را از این حقیقت دور نگه دارد که گسترش اعتقادات مذهبی عیسوی از لحاظ دامنه و شدت، کم‌اهمیت‌تر از رشد عقاید اسلامی در جهان اسلام نیست. پربرگر (Per Berger) هسته اصلی این تحول را (Pentecostalism) توصیف می‌کند که جرمیت انجیلی و سخت‌گیری اخلاقی را با شیوه‌های هیجان‌برانگیز عبادت و تأکید بر درمان روح ترکیب می‌نماید. این مسیحیان دوباره متولد شده، در مخالفت با تجدد فرهنگی و لیبرالیسم سیاسی با یکدیگر مشترک هستند، ولی در برابر الزامات ناشی از مدرنیسم اقتصادی، تبعیت بیشتری از خود نشان می‌دهند. جنبش‌های عیسوی اغلب حاصل فعالیت مبلغان مذهبی در کشورهایی می‌باشند که این نوع مذهب برای آنان تازگی دارد. هم‌اکنون بیش از پنجاه میلیون نفر در امریکای لاتین، مذهب خود را به پروتستان تغییر داده‌اند. جنبش‌های عیسوی گسترش خود را حتی به سمت چین، کره جنوبی، فیلیپین و قسمت‌هایی از اروپای شرقی ادامه داده‌اند. در هر دو عرصه گسترش اعتقادات مذهبی (اسلام و مسیحیت) بازتاب‌هایی در زمینه سیاست داخلی وجود دارد که مسیر خود را به طرق مختلف در عرصه بین‌المللی نیز باز می‌کنند. ادیان جهان که تا به امروز بدنه تمام تمدن‌های مهم را شکل داده‌اند، برنامه روش‌های چندگانه رسیدن به مدرنیته همراه با کرامت فرهنگی را به جلو هدایت می‌کنند. اما حرارت جنبش‌های مذهبی در بیشتر موارد برخورد بین فرهنگ‌های مختلف را مسموم می‌سازد. در سمت غربی این مرزبندی، ادراک موجود نسبت به روابط بین‌المللی، در پرتو هراس آنها از برخورد تمدن‌ها تغییر یافته است. حتی روشنفکران غربی که تا به امروز در این زمینه خود را مورد انتقاد قرار می‌دادند، مدتی است که در واکنش به تصویری که دیگران از غرب ترسیم نموده‌اند، موضع تهاجمی اتخاذ کرده‌اند.

آنچه در این زمینه بیش از همه تعجب‌برانگیز می‌باشد، احیای نقش سیاسی مذهب در قلب جامعه غرب است. اگرچه دلایل آماری از شکل‌گیری موج سکولاریزیشن تقریباً در تمامی کشورهای اروپایی - پس از جنگ دوم جهانی - حکایت می‌کند، در ایالات متحده، تمامی داده‌های موجود حاکی از آن است که بخش نسبتاً بزرگی از جمعیت کشور را شهروندان با ایمان و فعال از لحاظ مذهبی تشکیل می‌دهند و ظرف شش دهه گذشته وضعیت به همین منوال باقی مانده است. در اینجا، وجود نوعی هماهنگی دقیقاً برنامه‌ریزی شده میان مسیحیان عیسوی و دوباره متولد شده از یک سو و کاتولیک‌های امریکایی از سوی دیگر موجب شکل‌گیری یک ارزش افزوده سیاسی از احیای مذهب در قلب تمدن غرب می‌شود و این وضعیت در سطح فرهنگی، موجب تفرقه سیاسی در غرب می‌گردد که در اثر مسائل ناشی از جنگ عراق نیز تشدید شد. بالغو مجازات اعدام، تصویب مقررات لیبرال درباره سقط جنین، برابردانستن جایگاه روابط رسمی همجنس‌بازان در مقایسه با ازدواج‌های میان دو جنس مخالف، طرد نمودن بی‌قید و شرط هرگونه

شکنجه و به‌طور کلی با برتری دادن به حقوق فردی در مقابل منافع جمعی همچون امنیت ملی، چنین به نظر می‌رسد که کشورهای اروپایی به تنهایی در حال حرکت در مسیری هستند که در گذشته؛ شانه به شانه ایالات متحده در آن حرکت می‌نمودند.

با توجه به اوج‌گیری نفوذ مذهب در سراسر جهان، تفرقه در غرب این معنا را در پی دارد که اروپا در حال جداشدن از دیگر مناطق جهان می‌باشد. از دیدگاه تاریخی، به نظر می‌رسد که خردگرایی غربی مورد نظر ماکس وبر (Max Weber)، علت اصلی انحراف گرایش و جدایی باشد. به ظاهر تصویر مورد نظر غرب از مدرنیته، همانند یک تجربه روان‌شناختی، در حال تحمل یک تغییر اساسی است: آنچه تصور می‌شد، الگوی طبیعی آینده تمام فرهنگ‌های دیگر باشد، ناگهان به یک سناریوی مختص یک وضعیت ویژه، تغییر ماهیت داده است. حتی اگر هم این تغییر ظاهری گشتالت‌گونه (Gestalt)، کاملاً با موشکافی‌های جامعه‌شناختی منطبق نباشد و حتی اگر بتوان با استفاده از روش‌های توضیحی معمول، دلایل مخالفی را مبنی بر رد موج سنگین سکولارزدایی نیز مطرح نمود، هیچ تردیدی در خصوص صحت شواهد ارائه شده و بالاتر از همه در خصوص حقیقت شکل‌گیری عواطف سیاسی تفرقه‌افکن در اطراف محور اعتقاد مذهبی وجود ندارد. قطع نظر از چگونگی ارزیابی حقایق، هم‌اکنون یک موج فرهنگی در ایالات متحده سر بر آورده که زمینه‌ای را جهت مباحث آکادمیک درباره نقش مذهب در عرصه فعالیت‌های سیاسی عمومی فراهم آورده است. در سطرهای آتی، من این مباحث را پی‌خواهم گرفت. اجازه دهید نخست مبانی لیبرال یک دولت مبتنی بر قانون اساسی را برای شما یادآوری نمایم و به نتایجی که جان راولز (John Rawls) از مفهوم موسوم به «اخلاق شهروندی» استخراج می‌کند اشاره کنم.

مشاجره بر سر این موضوع که یک دولت سکولار چه انتظاراتی می‌تواند از سیاستمداران و شهروندان داشته باشد، بحثی است که در عرصه نظریه‌های سیاسی هنجاری دنبال شده است.

به دنبال این بحث، من تلاش خواهم نمود تا از طریق بحث درباره دیدگاه‌های اصلاح‌طلبانه‌ای که به مبانی خودشناسی دموکراسی‌های غربی مربوط می‌شود، برداشت خود را در مورد آنچه شهروندان مذهبی و سکولار می‌توانند متقابلاً از یکدیگر انتظار داشته باشند عرضه کنم. از سوی دیگر، این تکالیف دشوار مدنی، مبتنی بر پیش‌فرض وجود ذهنیت‌های شناخت‌گرایانه‌ای است که شهروندان سکولار و مذهبی باید در وهله اول آن را کسب نمایند. از آنجاکه «باید» متضمن معنای «می‌تواند» نیز هست، ما باید توجه خود را از مباحث هنجاری به سمت معرفت‌شناسی معطوف کنیم و بر آن دسته از «فرایندهای یادگیری» تأکید نماییم که بدون آنها یک نظام سیاسی لیبرال نمی‌تواند انتظار احترام متقابل و همکاری لازم میان شهروندان برخوردار از اعتقادات و سوابق گوناگون را داشته باشد. من این تحول را به صورت نوعی آگاهی مذهبی توصیف می‌کنم که می‌تواند به عنوان واکنشی

درمقابل چالش‌های مدرنیته تلقی شود و این درحالی است که آگاهی سکولار نسبت به زندگی در جامعهٔ پساسکولار در ساختار ذهنی پساامتافیزیک* به شیوهٔ پیچیده‌ای ابراز می‌گردد. با این حال، دولت لیبرال نمی‌تواند با روش‌های حقوقی و سیاسی خاص خود بر آن دسته از فرایندهای یادگیری تأثیر بگذارد که تنها از طریق آن شهروندان مذهبی و سکولار بتوانند به نگرش‌های خودبازتابنده‌ای دست پیدا کنند که اصول دموکراسی بر آنها استوار است. از آن بدتر، مشخص نیست که آیا ما می‌توانیم در این قالب از تمام «فرایندهای یادگیری» صحبت کنیم یا خیر.

II

اجازه دهید بحث را با توضیح مفهوم لیبرال شهروندی دموکراتیک آغاز کنیم. خودآگاهی دولت مبتنی بر قانون اساسی، در مقایسه با سنت قراردادگرایی که صرفاً بر استدلال‌های عمومی متکی است. و فرض می‌شود همگان به‌طور یکسان به آن دسترسی دارند. تحول یافته است. فرض وجود خرد مشترک انسانی، مبنای معرفت‌شناختی توجیه دولت سکولار است که نیازی به مشروعیت مذهبی ندارد و این امر به نوبهٔ خود زمینه را برای جدایی میان دولت و کلیسا در سطح نهادین فراهم می‌سازد. البته مسلم است این برداشت لیبرال در زمینه‌ای تاریخی شکل گرفت که عبارت بود از جنگ‌های مذهبی و اختلافات عقیدتی در عصر جدید.

شکل‌گیری آزادی دینی، پاسخ سیاسی مناسب درمقابل چالش‌های کثرت‌گرایی مذهبی به حساب می‌آید. با این حال، ویژگی سکولار دولت، شرط لازم ولی نه کافی برای تضمین آزادی برابر در اعتقادات دینی برای همهٔ افراد است. اتکای صرف به حسن‌نیت مقامات کافی نیست. طرف‌های اختلاف، خود باید به توافق دربارهٔ مرزبندی‌های متغیر میان آزادی مثبت جهت داشتن مذهب خاص خود و آزادی منفی جهت مصون ماندن از احتمال سرکوب دست پیدا کنند و سپس باید برای تعریف آنچه که می‌تواند تحمل شود و آنچه قابل تحمل نیست، دلائل قوی پیدا شود؛ دلائلی که تمام طرف‌ها بتوانند به‌صورت برابر آن را بپذیرند. شیوه‌های عادلانه را تنها هنگامی می‌توان پیدا کرد که طرف‌های ذیربط یاد بگیرند در عین

حال، مسائل را از دیدگاه طرف دیگر نیز بنگرند و آیینی که بیش از همه با این هدف مناسبت دارد عبارت است از شیوهٔ شکل‌دهی به ارادهٔ جمعی از طریق گفت‌وگوی دموکراتیک. درچارچوب دولت سکولار، حکومت به هر حال باید بر مبنای غیرمذهبی استوار گردد و آیین دموکراسی قادر است این مشروعیت سکولار را با استفاده از دو عنصر به وجود آورد:

اول، مشارکت سیاسی برابر همهٔ شهروندان که تضمین می‌کند مخاطبان قانون بتوانند در عین حال خود را نویسندگان قانون نیز قلمداد نمایند.

دوم، بعد معرفت‌شناختی تفکر که مبنای پذیرش فرض نتایج پذیرفته‌شده عقلی است.

آنچه اخلاق شهروندی را تعریف می‌کند، دقیقاً شرایط مشارکت موفق در این فرایند دموکراتیک است: شهروندان - صرف‌نظر از اختلاف‌نظرهای همیشگی خود دربارهٔ مسائل مربوط به جهان‌بینی و دکترین‌های مذهبی - باید به یکدیگر به عنوان اعضای برابر و آزاد جامعهٔ سیاسی احترام بگذارند و بر مبنای این اتحاد مدنی هنگامی که نوبت به مسائل سیاسی مورد اختلاف می‌رسد، شهروندان باید برای اظهارنظرهای سیاسی خود دلائل مناسب ارائه نمایند. راولز در این زمینه از "تکلیف به مدنیت" و "استفادهٔ عمومی از خود" سخن می‌گوید. در یک دولت سکولار تنها آن دسته از تصمیمات سیاسی مشروع تلقی می‌شوند که بتوان با استفاده از "دلائل عقلی موجود" - و نه فقط دلائل موجود در اختیار شهروندان مذهبی یا شهروندان غیرمذهبی و یا پیروان مذاهب مختلف - آنها را توجیه نمود. این محدودیت، علت عدم امکان استفادهٔ عمومی از دلائل غیرعمومی یعنی دلائل توجیهی مذهبی را توضیح می‌دهد.

اصل جدایی دولت و کلیسا، سیاستمداران و مقامات مسئول نهادهای سیاسی را وادار می‌سازد که قوانین، احکام دادگاه‌ها و تدابیر دولتی را به زبانی تدوین و توجیه نمایند که به‌طور یکسان برای همهٔ شهروندان قابل دسترسی باشد. اما در این میان وظایف شهروندان در عرصهٔ سیاست عمومی چه می‌شود؟ موضع راولز دربارهٔ این موضوع چنین است: «نخست

بعید است متوجه این حقیقت نشده باشیم که سنت‌های مذهبی و اجتماعات دینی از اهمیت سیاسی تازه‌ای که تاکنون بی‌سابقه بوده، برخوردار شده‌اند. این حقیقت، دستکم برای آن دسته از ماکه از منطق عرفی رایج در جریان اصلی علوم اجتماعی پیروی می‌کرده‌اند و بر این باور بودند که تجدد با سکولاریزه شدن، با کمرنگ شدن عقاید و روش‌های مذهبی و نفوذ آنها در عرصهٔ سیاست و در زمینهٔ کلی اجتماع، ملازمهٔ تام دارد، کاملاً دور از انتظار است

حمله علیه برج‌های دوقلو و واکنش‌های عجولانه در برابر حملات ۱۱ سپتامبر، نباید توجه ما را از این حقیقت دور نگاه دارد که گسترش اعتقادات مذهبی عیسوی از لحاظ دامنه و شدت، کم‌اهمیت‌تر از رشد عقاید اسلامی در جهان اسلام نیست



خود در مورد مسائل بنیادین مرتبط با عدالت را بر پایه اعتقادات مذهبی بنا نمایند. آنها این موضوع را به سان یک حق انتخاب که قابل عمل کردن یا کنار گذاشتن باشد نمی بینند. « آنها نه تنها تمایلی به تشخیص نکات مثبت دلایل سکولار ندارند، بلکه اصلاً قادر به انجام این کار نیستند.

اگر ما این اعتراض نسبتاً قوی را بپذیریم، دولت لیبرال که صریحاً روش های زندگی مذهبی را مورد حمایت قرار می دهد، نمی تواند در آن واحد از تمام شهروندان خود بخواهد که اظهار نظرهای سیاسی خود را مستقل از باورها یا جهان بینی دینی خود شکل بدهند. ما نمی توانیم از اهمیت سکولار دولت، این تکلیف را برای تمام شهروندان استخراج نماییم که تمامی مظاهر زندگی مذهبی عمومی خود را با معادل آنها به یک زبان قابل استفاده برای عموم تکمیل نمایند. دولت لیبرال نباید جدایی نهادین مذهب و سیاست را به یک بار سنگین ذهنی و روانی برای آن دسته از شهروندان که از یک اعتقاد دینی خاص پیروی می نمایند، مبدل سازد. دولت در عین حال باید از آنها انتظار داشته باشد که این اصل را مورد شناسایی قرار دهند که هرگونه تصمیم قانونی، قضایی یا اداری الزام آور باید در قبال جهان بینی های متعارض بی طرفی خود را حفظ کند، اما در عین حال دولت نمی تواند از آنها انتظار داشته باشد که به هنگام مشارکت در مباحث عمومی و کمک به شکل گیری افکار عمومی هویت خود را به دو قسمت عمومی و خصوصی تقسیم نماید.

در رویارویی با اعتراض والتر اشتورف ما باید موضع سخت لیبرال ها را تا حدودی تعدیل نماییم. مسلماً هر شهروندی باید آگاه

آن که نظریه های عقلانی جامع - اعم از مذهبی و غیر مذهبی - را می توان در هر زمان وارد عرصه مباحث سیاسی عمومی نمود، مشروط بر آن که در زمان مناسب، دلایل سیاسی صحیح ارائه گردند که برای حمایت از اهداف نظریه های جامع مربوطه کافی باشد و نه صرفاً دلایلی که ناشی از نظریه های جامع است. « در مباحث اخیر درباره استفاده عمومی شهروندان از دلایل عقلانی این محدودیت در خصوص ضرورت توجیهات سکولار با اعتراضات فراوانی روبه رو گردیده است.

جدی ترین اعتراض آن است که بسیاری از شهروندان مذهبی دلایل مناسبی برای مرز بندی مصنوعی میان مسائل سکولار و مسائل مذهبی در ذهن خود ندارند، زیرا نمی توانند این کار را بدون برهم زدن ثبات شیوه زندگی خود به عنوان افراد زاهد انجام دهند. این اعتراض مبتنی بر نقش یکپارچه ای است که مذهب در زندگی افراد با ایمان ایفا می نماید و به عبارت دیگر، ناظر است بر جایگاه مذهب در زندگی روزمره. یک فرد معتقد به دین، اعمال روزانه خود را با مراجعه به اعتقاداتش انجام می دهد. اعتقاد حقیقی نه فقط یک نظریه و مجموعه ای از اصول باور شده است، بلکه منبعی نیروبخش به شمار می رود که فرد با ایمان در کارهای عملی زندگی خود از آن بهره می جوید. ایمان منبع تغذیه تمامی زندگی است. این ویژگی تمامیت گرای اعتقاد دینی که به تمام جنبه های زندگی روزمره رخنه می کند با هرگونه تغییر اعتقادات سیاسی ریشه دار در مذهب به سمت اعتقاداتی با مبانی ادراکی متفاوت مغایرت خواهد داشت. بر همین اساس، نیکولاس والتر اشتورف (Wolterstorff Nicolas) نظر خود را این چنین بیان می کند: «بر اساس معتقدات مذهبی، بسیاری از مذهبی ها، در جامعه ما موظف اند تصمیمات

باشد که فقط دلایل توجیهی سکولار می تواند از آستانه نهادین جداکننده عرصه فعالیت های عمومی غیررسمی از پارلمان، دادگاه و دستگاه های اداری عبور نماید. اما اذعان به این مطلب لازم نیست مانع شهروندان دینی از ابراز و توجیه آزادانه عقاید خود با استفاده از زبان مذهبی مخصوص خود گردد. با شرایط خاص، شهروندان سکولار یا شهروندان دارای ادیان متفاوت می توانند از این ابراز عقاید چیزهایی بیاموزند و در حقیقت هنجاری عقاید مذهبی مختلف ابراز شده، جلوه هایی اشراقی از عقاید خود را بیابند که به نحوی در گذشته سرکوب شده یا روی آن سرپوش گذاشته است. قدرت سنت های مذهبی برای طرح مفاهیم اشراق گونه اخلاقی در رابطه با جلوه های اجتماعی زندگی توأم با کرامت انسان باعث می شود که ابراز اعتقادات دینی درباره مسائل سیاسی یک کاندیدای جدی برای طرح حقایق احتمالی باشد که می تواند از واژگان خاص یک جامعه مذهبی به زبان قابل دسترس برای عموم ترجمه گردد. دولت لیبرال در زمینه آزادسازی ابراز عقاید مذهبی در عرصه سیاست عمومی منافع خاص خود را دارد؛ زیرا نمی تواند بدون استفاده از این امر، آگاه شود که آیا جامعه سکولار خود را از منابع کلیدی ایجاد معنا و هویت، جدا ساخته یا خیر.

با توجه به این حقیقت که قانون گذاری مدنی یک رویه مشترک است، الزام به ترجمه، حتی مبدل به یک فعالیت مشترک می گردد که در آن شهروندان غیرمذهبی نیز باید مشارکت داشته باشند تا هموطنان مذهبی آنها دچار تحمل یک بار سنگین و نامتوازن نشوند. در حالی که شهروندان معتقد به مذهب، تنها در صورتی می توانند با زبان خاص مذهب خود به سیاست های عمومی کمک کنند که این زبان ترجمه گردد. شهروندان سکولار باید ذهن خود را در برابر حقایق احتمالی این اعتقادات دینی ابراز شده، بگشایند و حتی وارد گفت و گویی شوند که دلایل توجیهی دینی از درون آن می تواند با ظاهر مبدل دلایل قابل دسترس برای عموم خارج شود.

تعدیل تعریف بسیار سختگیرانه بی طرفی در مقابل جهان بینی های متعارض در عین حال نباید موجب از بین رفتن آستانه نهادین میان «حیات وحش» (Wild Life) عرصه فعالیت های سیاسی عمومی و تشریفات رسمی نهادهای سیاسی گردد. بهتر است ما این وضعیت را به یک صافی تشبیه کنیم که از میان مجموعه عقاید مختلف تنها دیدگاه های سکولار را از خود

عبور می دهد. برای نمونه در پارلمان؛ آیین نامه های جاری باید به رئیس مجلس اجازه دهد که نظرات و مطالب مذهبی را از صورت جلسه مذاکرات حذف نماید. حقایق موجود در دیدگاه های مذهبی ابراز شده تنها در صورتی می تواند وارد عملکرد نهادهای مذاکره و تصمیم گیری شود که ترجمه لازم پیش از ورود بحث به پارلمان؛ یعنی در عرصه سیاست عمومی، صورت گرفته باشد.

منتقدان اصلاح طلب همچون والتر اشتورف حتی قید این محدودیت مهم را نیز می زنند. او خواهان آن است که مجالس قانون گذاری سیاسی بتوانند از استدلال های مذهبی استفاده بنمایند. اگر در پارلمان ها بدین ترتیب به روی مباحث مذهبی گشوده شود، ممکن است اقتدار حکومت به صورت آشکار مبدل به ابزاری برای تحمیل اراده اکثریت پیرو یک دین خاص بر دیگران شود؛ به نحوی که این اراده آیین دموکراسی را زیر پا بگذارد. به خاطر داشته باشید محتوای تصمیمات سیاسی که می تواند توسط دولت به اجرا درآید، باید به زبانی تدوین شود که به شیوه یکسان برای همه شهروندان قابل دسترسی باشد و باید بتوان تصمیمات مزبور را با این زبان توجیه کرد. بنابراین در صورتی که اکثریت، در جریان شکل گیری عقیده و اراده دموکراتیک از عرصه دلایل قابل دسترس برای عموم که با استفاده از آن اقلیت بازنده اعم از آن که سکولار باشد یا پیرو یک

دین متفاوت باید بتواند طبق معیارهایی خود حقایق ارزشیابی و پی گیری نماید. خودداری کند، آن گاه ممکن است حکومت اکثریت به سرکوب مبدل شود.

III

یک اعتراض همچنان به قوت خود باقی است و نیاز به بررسی دقیق تری دارد. اخلاق لیبرال شهروندی حتی در معنی و قرائت تعدیل شده آن به ظاهر، فشار نامتناسبی را بر بخش مذهبی جمعیت وارد می سازد. ضرورت ترجمه دلایل مذهبی و اولویت نهادین دلایل سکولار بر آنها متضمن آن است که شهروندان مذهبی تلاش اضافی را برای یادگیری و تطابق با مفاهیمی که آزادانه در اختیار شهروندان سکولار است به عمل آورند. دلایل عمیق تر سرخوردگی مستمر دیدگاه های مبتنی بر بی طرفی دولت در برابر جهان بینی های متعارض ناشی از این حقیقت است که تکالیف مدنی و استفاده عمومی از عقل، تنها هنگامی می تواند به اجرا درآید که برخی پیش فرض های ادراکی پذیرفته شوند. اعتراض به عدم تقارن میان فشارهای وارده، توجه ما را به

مسلماً هر شهروندی باید آگاه باشد که فقط دلایل توجیهی سکولار می تواند از آستانه نهادین جداکننده عرصه فعالیت های عمومی غیررسمی از پارلمان، دادگاه و دستگاه های اداری عبور نماید. اما اذعان به این مطلب لازم نیست مانع شهروندان دینی از ابراز و توجیه آزادانه عقاید خود با استفاده از زبان مذهبی مخصوص خود گردد

جامعه شناسان این مدرنیزاسیون آگاهی مذهبی را به عنوان واکنشی در برابر سه چالش توصیف نموده اند که عبارتند از: حقیقت پلورالیسم، ظهور علم جدید و دست آخر گسترش حقوق پوزیتیویستی و اخلاق غیردینی

سمت فرض خاموش فرایندهای یادگیری جلب می نماید که مستقل از هرگونه حسن نیت یا سوء نیت هستند. بنابراین ما باید دیدگاه خود را از مفهوم اخلاق لیبرال شهروندی به سمت تحولات ذهنی گسترده در دستاوردهایی که لیبرالیسم سیاسی موجب پیدایش آن است معطوف نماییم.

بیا باید ابتدا بر تحول آگاهی مذهبی که از زمان عصر اصلاحات و روشنگری در فرهنگ غرب شاهد بوده ایم متمرکز شویم. جوامع دینی سنتی باید ناهماهنگی های ادراکی خاصی را مورد پردازش قرار دهند که برای شهروندان سکولار مطرح نیست. جامعه شناسان این مدرنیست ها آگاهی مذهبی را به عنوان واکنشی در برابر سه چالش توصیف نموده اند که عبارتند از: حقیقت پلورالیسم، ظهور علم جدید دست آخر گسترش حقوق پوزیتیویستی و اخلاق غیردینی.

شهروندان مذهبی باید در برابر دیگر مذاهب و جهان بینی هایی که با آن روبرو می شوند و در چارچوب گفتگویی که تاکنون فقط تحت اشغال مذهب خود آنها بوده است، یک رویکرد معرفت شناسانه به وجود آورند. آنها تا درجه ای موفق به انجام این کار می شوند که با تدبیر در وضعیت خود، باورهای مذهبی خویش را به نحوی برای نظریه های رقیب شرح دهند که ادعای انحصاری آنها نسبت به حقیقت قابل مرمت کردن باشد.

در وهله دوم، شهروندان مذهبی باید نسبت به استقلال معرفت سکولار از معرفت مقدس دینی و انحصار نهادین علم جدید در عرصه آنچه که ما از دولت ها و وقایع در جهان می دانیم، یک موضع معرفت شناسانه به وجود آورند. آنها در این زمینه نیز تا اندازه ای به موفقیت نائل می شوند که رابطه میان باورهای جزئی و علمی را به نحوی درک نمایند که پیشرفت خود مختارانه در عرصه معرفت سکولار با اعتقاد آنها تعارض پیدا نکند.

و سرانجام شهروندان مذهبی باید نسبت به اولییتی که دلایل سکولار در عرصه های سیاسی و اجتماعی از آن برخوردارند، یک موضع معرفت شناختی به وجود آورند. در این عرصه موفقیت آنها تا اندازه ای پیش خواهد رفت که موفق شوند ارتباطی شفاف میان فردگرایی مبتنی بر برابری انسان ها و کل گرایی حقوقی و اخلاق جدید از یک سو و مبانی نظریه های جامع دینی خود از سوی دیگر برقرار سازند. برای رسیدن به این هدف راولز تصویر یک الگو را پیشنهاد کرده که

با جهان بینی های متفاوت تناسب داشته باشد.

این فعالیت خودنگری هرمنوتیک باید از درون سنت های مذهبی انجام شود. در فرهنگ ما این وظیفه اساساً بر عهده علم الهیات بوده است. رویکردهای نوین معرفت شناسانه از طریق یادگیری، کسب می شود مشروط بر آن که حاصل بازسازی حقایق مقدسی باشد که برای افراد با ایمان، قانع کننده است و در چارچوب شرایط زندگی مدرن که جایگزین دیگری برای آن نمی توان یافت، بگنجد.

در وهله آخر این مهم بر عهده اجتماع اجرا کننده اصول قرار می گیرد که تصمیم بگیرد آیا پردازش جزئی چالش های ادراکی مدرنیته موفقیت آمیز بوده اند یا نه. تنها در آن زمان است که فرد حقیقتاً با ایمان، تفسیر مدرن را در نتیجه فرایند یادگیری می پذیرد.

تاکنون همه شواهد در جهت حمایت از نظریه توزیع نامتقارن فشارهای ادراکی بوده است. شهروندان مذهبی برای سازش با انتظارات اخلاقی ناشی از شهروندی دموکراتیک باید یاد بگیرند که چگونه رویکردهای معرفت شناختی تازه نسبت به محیط سکولار خود اتخاذ نمایند. در حالی که شهروندان سکولار در وهله اول در معرض این فشارهای ادراکی قرار ندارند. با این حال شهروندان سکولار نیز در تمام فشارهای ادراکی آزاد نیستند، زیرا آگاهی سکولاریستی برای احترام لازم به همکاری با شهروندان دینی کفایت نمی کند.

تا زمانی که شهروندان سکولار، سنت های مذهبی و اجتماعات دینی را همچون مراسم منسوخ جوامع پیش از مدرنیته تلقی می کنند که به حیات خود در عصر حاضر ادامه داده اند، ممکن است طعمه آنچه که من دیدگاه «سکولاریستی» می نامم قرار بگیرد؛ سکولاریست از آن جهت که آزادی مذهب را تنها به صورت حفاظت طبیعی گونه های منقرض درک می کنند. از منظر دید آنان، مذهب فاقد هرگونه توجیه ذاتی برای ادامه حیات است. اصل جدایی دولت و کلیسا برای آنها تنها می تواند معنای لائیک بی اعتنایی و کار به کار یکدیگر نداشتن را به همراه داشته باشد. واضح است که نمی توان از شهروندانی که این موضع معرفت شناختی را نسبت به دین اتخاذ می کنند انتظار داشت در حل مسائل سیاسی، کمک گرفتن از دیدگاه های دینی را چندان جدی بگیرند و یا حتی به ارزیابی این دیدگاه ها در رابطه با مطلبی که به زبان سکولار نیز قابل ابراز است و می توان آن را با کمک دلایل سکولار توجیه نمود، کمک کنند.

نیکولاس والتر اشتورف

(Nicolas Wolterstorff)

نظر خود را این چنین بیان می کند:

«بر اساس معتقدات مذهبی،

بسیاری از مذهبی ها، در جامعه ما

موظف اند تصمیمات خود در مورد

مسائل بنیادین مرتبط با عدالت را

بر پایه اعتقادات مذهبی بنا

نمایند. آنها این موضوع را به سان

یک حق انتخاب که قابل عمل کردن

یا کنار گذاشتن باشد نمی بینند.»

رویکردهای نوین معرفت شناسانه

از طریق یادگیری، کسب می شود

مشروط بر آن که حاصل بازسازی

حقایق مقدسی باشد که برای افراد

با ایمان، قانع کننده است و در

چارچوب شرایط زندگی مدرن که

جایگزین دیگری برای آن نمی توان

یافت، بگنجد

بدین ترتیب ما در وجهه سکولارها نیز برخی پیش فرض های ادراکی را کشف می کنیم که برای ایفای تعهدات مدنیت و استفاده عمومی از دلایل، لازم هستند. در پرتو اخلاق لیبرال شهروندی، پذیرش اظهارات دینی در عرصه سیاست عمومی چیزی بیش از حفظ ظاهر نخواهد بود، مگر آن که بتوان از تمامی شهروندان انتظار داشت که از پیش وبدون ورود به بحث، محتوای ادراکی احتمالی این اظهارات را انکار نکنند. در صورتی که شهروندان سکولار از تعبیر اختلافات سیاسی خود با دیدگاه های مذهبی نه عنوان اختلاف نظری که بروز آن منطقاً قابل انتظار است خودداری نمایند و اظهار نظرهای دینی را صرف نظر از قابل ترجمه بودن محتوای آنها از مزیت یک ارزیابی ساده محروم سازند، به گونه ای پدرسالارانه عمل کرده اند که بر اساس موازین راولز (Rawls)، رفتاری غیرمدنی است. در غیاب این رویکرد معرفت شناختی، استفاده عمومی از عقل را نمی توان از شهروندان انتظار داشت و دست کم، این معنا را به همراه نخواهد داشت که شهروندان سکولار مایل اند دیدگاه های مذهبی را از بررسی و ارزیابی جدی محروم نکنند.

از آنجا که چنین رویکردی تنها می تواند حاصل ارزیابی انتقادی از محدودیت های خرد سکولار توسط خود سکولارها باشد، ما اکنون می توانیم تردید اولیه درباره توزیع ناعادلانه فشارهای ادراکی را با این استدلال مرتفع کنیم که اخلاق لیبرال شهروندی از هر دو گروه شهروندان سکولار و مذهبی، انتظار فرایندهای یادگیری تکمیلی را دارد. شهروندان

سکولار باید بیاموزند که زندگی کردن در یک جامعه پساسکولار یعنی چه. اجازه دهید من ذهنیت پسامتافیزیکی را به عنوان ذهنیتی توصیف کنم که نمایانگر همتای سکولار آگاهی دینی است که تدبیر در خود را آغاز نموده است. اندیشه پسامتافیزیکی، بدون هیچ گونه قصد شعار، خط روشنی را میان ایمان و معرفت ترسیم می نماید. اما در عین حال با برداشت محدود و علمی از عقل به مخالفت برمی خیزد و با خارج ساختن نظریه های دینی از قلمرو تبارشناسی عقل نیز مخالف است. اندیشه پسامتافیزیکی مسلماً از ابراز نظرات هستی شناسانه در مورد ساختار تمامیت موجودات سر باز می زند. اما در عین حال، با علم زندگی به نحوی که معرفت ما را در هر زمان تا حد آخرین یافته های علوم تجربی تنزل دهد مخالف می باشد. مرز میان اطلاعات صحیح علمی و یک جهان بینی طبیعت گرا که تنها برگرفته از منابع مختلف علمی است، اغلب چندان روشن نمی باشد. این روش برای جنبه طبیعی بخشیدن به ذهن انسان، غلط است.

این شیوه ادراک عملی ما را از خود به عنوان اشخاصی که می توانیم مسئولیت اعمال خود را قبول کنیم زیر سؤال می برد.

اندیشه پسامتافیزیکی درباره تاریخ خود به تدبیر می پردازد. با این حال، برای انجام چنین کاری، تنها به میراث متافیزیکی فلسفه غرب مراجعه نمی کند بلکه علاوه بر آن درصدد کشف ارتباط درونی با آن دسته از ادیان جهان برمی آید که منشأ آنها مانند ریشه های فلسفه کلاسیک یونان به اواسط هزاره اول پیش از میلاد مسیح بازمی گردد. به بیان دیگر، همان دوره ای که یاسپرس (Jaspers) آن را «عصر محوری» (Axial age) می نامید. آن گروه از مذاهب که ریشه در عصر محوری دارند، جهش ادراکی خود را از روایات اسطوره ای به سوی الگویی که میان ماهیت و ظاهر، به روشی بسیار مشابه با فلسفه یونان فرق می گذارد، انجام داده اند. از زمان تشکیل اولین شورای عالی کلیسای مسیحی و در تمام دوران «یونانی نمودن مسیحیت»، فلسفه خود وارد عمل شده و بسیاری از دیدگاه ها و مفاهیم دینی و بویژه مفاهیم مربوط به فلسفه رستگاری را به خود جذب نموده است. مفاهیم دارای ریشه های یونانی همچون «خودمختاری» و «فردیت» و یا مفاهیم رمی مانند «رها سازی» و «اتحاد» مدت ها است که با معانی دارای ریشه های یهودی - مسیحی در آمیخته اند.

فلسفه مرتباً در رویارویی با سنت های مذهبی (و بویژه نویسندگان مذهبی مانند کیرکگارد (Kierkegaard) که نحوه تفکر پسامتافیزیکی ولی نه «پسامسیحی» (Post Christian) دارند) این

مطلب را دریافته که محرک های مناسبی را برای خلاقیت و کشف جهان دریافت می نماید. انکار نمودن این فرضیه که ادیان - به عنوان تنها عنصر زنده و باقی مانده از عوامل تشکیل دهنده فرهنگ های باستانی - همچنان توانسته جایگاه خویش را در بنای پریپ و خم مدرنیته حفظ نمایند چندان منطقی نیست، زیرا محتوای ادراکی این ادیان هنوز به طور کامل مورد بهره برداری قرار نگرفته است. به هر حال، هیچ دلیل مناسبی برای انکار این احتمال وجود ندارد که ادیان به طور بالقوه هنوز دارای محتوای معنایی ارزشمندی برای الهام بخشیدن به دیگر مردمان فراسوی اجتماعات محدود دینی باشند، مشروط بر آن که این توان معنایی بالقوه آنها به صورت حقیقی بازبان سکولار بیان شود. به طور خلاصه، اندیشه پسامتافیزیکی آماده است تا با حفظ قاطع ماهیت آگنوستیک (Agnostic) خود، مطالبی را از دین فرابگیرد. این طرز اندیشه بر تفاوت میان قطعیت های ناشی از ایمان دینی و

از دیدگاه خارجی، فیلسوفان نمی توانند تعیین کنند که آیا ایمان «مدرنیته شده»، ایمان «واقعی» است یا نه و امروزه غیرممکن است بتوان حتی از درون مباحث فلسفی نتیجه گرفت که آیا در پایان کار، سکولاریسم پناه گرفته در بستر جهان بینی فیزیک (طبیعت)، اندیشه سخاوتمندتر پسامتافیزیکی را سرکوب خواهد نمود یا خیر

ادیان جهان که تا به امروز بدنه تمام تمدن های مهم را شکل داده اند، برنامه روش های چندگانه رسیدن به مدرنیته همراه با کرامت فرهنگی را به جلو هدایت می کنند

ادعاهایی که درستی و اعتبار آنها به صورت عمومی قابل دفاع یا انتقاد است اصرار می‌ورزد؛ اما از این وسوسه خودگرایانه دوری می‌جوید که خود به تنهایی معین نماید کدام قسمت از دکتترین دین منطبق با عقل و کدام قسمت مغایر آن است. رویکرد همراه با انعطاف نسبت به دین مبین یک رویکرد معرفت‌شناختی است که شهروندان سکولار اگر بخواهند قادر و مایل به یادگیری مطالب تازه از اظهارنظرهای دینی در عرصه مسائل عمومی باشند باید همین رویکرد را اتخاذ نمایند، مشروط بر آن که رویکرد مزبور قابل بیان به زبانی که عموم از آن می‌توانند استفاده کنند، باشد.

IV

در ابتدای بحث، من به گسترش همه جانبه مذهب در سراسر جهان و به جایگاه نه چندان راحتی اشاره نمودم که کشورهای اروپایی بیش و کم سکولار ما در شرایط اثرگذاری روزافزون جنبش‌های مذهبی برخوردار از نهادهای سیاسی با آن روبه‌رو می‌باشند. تعمق فلسفی در زمینه آنچه که دولت لیبرال باید از شهروندان خود بخواهد ما را به سمت شرح دادن آن ذهنیت‌های بازتابی سوق می‌دهد که به منظور حفظ انسجام سیاسی از طریق اجماع نظرات هنجاری درباره ضرورت‌های ساختاری بنیادی، صرف نظر از ضعیف بودن این اجماع، لازم است. همان‌گونه که ملاحظه کردیم، اخلاق لیبرال شهروندی وابسته به ذهنیت‌های نامحتملی است که شهروندان مذهبی و سکولار در جریان فرایندهای یادگیری تکمیلی کسب می‌کنند. در مقایسه با معرفی درون‌اندیشی در عرصه آگاهی دینی، می‌توان گامی مشابه را به سمت غلبه توأم با درون‌اندیشی در زمینه جزم‌گرایی سکولار برداشت. در پایان، مایلم دو نتیجه‌گیری تشویش‌آمیز را در مورد وضعیت دوقطبی شدن جامعه به گونه‌ای که امروزه حتی در قدیمی‌ترین و اکنون قابل‌باورترین دموکراسی روی زمین شاهد

آن هستیم، مطرح سازم. بیایید فرض کنیم که با فقدان یادگیری در یک سو یا در هر دو سوی مرز میان سکولارها و مذهبیون روبه‌رو هستیم. در چنین حالتی، ابزارهای حقوق و سیاست، یعنی تنها ابزارهای موجود در اختیار دولت، برای پرورش ذهنیت‌های لازم جهت ایفای تکالیف مدنیت و استفاده عمومی از عقل، ناکافی هستند. این‌که ما اصلا می‌توانیم در این مورد از فقدان «فرایندهای یادگیری» صحبت کنیم یا خیر، در عین حال سؤالی است که نباید از سوی نظریه‌های سیاسی، بی‌جواب باقی بماند.

از دیدگاه خارجی، فیلسوفان نمی‌توانند تعیین کنند که آیا ایمان «مدرنیزه شده»، ایمان «واقعی» است یا نه و امروزه غیرممکن است بتوان حتی از درون مباحث فلسفی نتیجه گرفت که آیا در پایان کار، سکولاریسم پناه گرفته در بستر جهان‌بینی فیزیک (طبیعت)، اندیشه سخاوتمندتر پسامتافیزیکی را سرکوب خواهد نمود یا خیر. با این حال، حتی اگر همین حاضران محترم بتوانند مشخص کنند که آیا دوقطبی شدن جامعه حاصل فقدان «یادگیری» است یا نتیجه خود حقیقت‌پلورالیسم، این موضوع که تکالیف ناشی از اخلاق لیبرال شهروندی کدام‌ها هستند، همچنان موضعی است که محل مشاجره باقی خواهد ماند. اینها نمونه‌هایی از محدودیت‌های «نظریه پردازی سیاسی هنجاری» (Normative Political Theory) است.

* پسامتافیزیک بر این باور است که تمامی مراحل علم، مبادی مابعدالطبیعه دارد. به نظر می‌رسد که کتاب آقای «برت» به نام «مبادی مابعدالطبیعه علوم نوین» که توسط جناب دکتر سروش به فارسی ترجمه شده است، یکی از مصادیق پسامتافیزیک باشد. (م)